

تنهایی روشنفکر در رمان‌های غادة السمان و غزاة علیزاده

یدالله احمدی ملایری^۱

استادیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی

سمیه آقاجانی

دانش‌آموخته دکتری نقد رمان و ادبیات همسنگ از دانشگاه دمشق

(۱-۱۸)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۹

چکیده

این پژوهش در پی بررسی تنهایی روشنفکر در رمان‌های غادة السمان نویسنده سرشناس سوری و غزاة علیزاده رمان نویس برجسته ایرانی است. نویسندگان این نوشتار از روش و دستاوردهای دو دبستان آمریکایی و روسی ادبیات همسنگ Comparative literature بهره می‌گیرند. از آنجا که دو بانوی رمان نویس، تنهایی روشنفکر را در درون و بیرون ایران و کشورهای عربی نشان داده‌اند، این پژوهش به دو بخش بنیادین «تنهایی روشنفکر در میهن» و «تنهایی روشنفکر در بیرون میهن» تقسیم شده است. از رهگذر این نوشتار، هویدا شد که تنهایی شخصیت‌های روشنفکر در رمان‌های دو نویسنده به کارکرد نظام‌های سیاسی و اجتماعی بر می‌گردد که به تنهایی و بیگانگی روشنفکر از «خود» و «دیگری» در درون و بیرون مرزهای میهن دامن می‌زند.

واژه های کلیدی: تنهایی، شخصیت روشنفکر، رمان، علیزاده، السمان

۱. پست الکترونیک نویسنده مسؤول: malayeri75@gmail.com

۱. پیش‌گفتار:

«شخصیت» از سازمان‌های بنیادین رمان است و بار سنگینی را در رساندن اندیشه‌های نویسنده به خواننده بر دوش می‌کشد. رمان‌نویس نوآور و کامیاب، کسی است که با آفریدن شخصیت‌های بزرگ، بحران‌ها و پیچیدگی‌شان را نشان می‌دهد.

غادة السمان نویسنده برجسته عرب و غزاله علیزاده رمان‌نویس سرشناس ایرانی، شخصیت‌های درس‌خوانده و مدرک‌داری را می‌آفریند که سرگرم کار در بخش‌های گوناگون جامعه‌اند. ولی ما به هر «دانش‌آموخته» و دانشگاه رفته‌ای روشنفکر نمی‌گوییم. روشنفکر کسی است که با کهنه‌پرستی و خشک‌مغزی در می‌افتد. ویژگی برجسته روشنفکر، اندیشه انتقادی اوست. (دراج، ۲۰۰۸: ۱۴) ادوار سعید، روشنفکر را این گونه تعریف می‌کند: «روشنفکر کارکردی آشکار و روشن در جامعه دارد و نمی‌توان او را به یک متخصص یا کارمند فروکاست که تنها به کار در رشته تخصصی خود می‌پردازد. آنچه برای من بسیار نمود دارد، این است که روشنفکر، توانی خردورزانه برای رساندن یک پیام یا دیدگاه یا اندیشه دارد. او این پیام یا دیدگاه یا اندیشه را در جامعه پیاده یا با واژه‌هایی روشن برای مردم و به نمایندگی از مردم بیان می‌کند. (سعید، ۱۹۹۶: ۲۸/۲۷) بهاء‌الدین خرمشاهی هم درباره روشنفکر می‌گوید او انسانی است که می‌تواند به هر کاری بپردازد ولی کارکرد اندیشگی و فرهنگی‌اش، تولید و گسترش و نقد و تحلیل اندیشه است. (خرمشاهی، ۱۳۸۶: ۹) سیرینلی J.F.Sirinlli و اری R.Ory هم می‌گویند: «آنچه روشنفکر را باز می‌شناساند نه پیشه و جایگاه او بلکه موضع او و به ویژه داشتن دستی بر آتش سیاست است.» (کرو، ۱۹۸۷: ۴۷)

پس روشنفکر و دانش‌آموخته همه‌جا و همیشه، یکی نیستند. آنچه، یک شخصیت را در نگاه این پژوهش، روشنفکر می‌کند موضع و کارکرد اوست و نه دانشنامه و جایگاهش. روشنفکر کسی است که پیام، دیدگاه و اندیشه‌ای دارد و از رهگذر آن می‌خواهد جامعه را تغییر دهد.

هنرمندان بسیاری در آثار خود به موضوع «تنهایی»^۱ انسان پرداخته‌اند. تنهایی و چیزوارگی و در افتادن انسان با آنها، تنها موضوع کار هنری است. زیبایی کار هنری هم

از اینجا می‌آید. هیچ موضوعی، مگر تنهایی انسان و بیگانگی انسان از خویش، نمی‌تواند به هنر، رنگ زیبایی بزند.» (مجاهد، بی‌تا، ص ۱۲۲)

راستی این تنهایی چیست که درونمایه بنیادین هنر است و زیبایی بخش آن؟ نگاهی به پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه تنهایی انسان نشان از کاربردها و برداشت‌های گوناگون از این ترم دارد. دامنه کاربرد ترم تنهایی انسان گسترده است و در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست به کار رفته است. بسیاری از پژوهشگران، تنهایی را به نبود کنترل، گسستن از خویش، بدبینی، گوشه‌نشینی و پوچی زندگی و سرخوردگی گرفته‌اند. (النوری، ۱۹۷۹: ۱۳) شاید بریدن و گسستن، پیوندگاه همه این معانی و برداشت‌های گوناگون از تنهایی باشد. «تنهایی، حالتی است که بر گوهر انسان عارض شده است و او را به گسستن و گوشه‌گیری از دیگران، جهان و خود می‌کشاند.» (السید، ۱۹۹۶: ۱۰)

در این پژوهش، ترم «تنهایی»^۲ به معنای «انزوا»^۳ به کار رفته است. این ترم، بیشتر برای توصیف و ارزیابی نقش اندیشمند یا روشنفکری به کار می‌رود که گرفتار احساس «جدایی» و ناهماهنگی روانی و اندیشگی با «سنجه‌های عامه‌پسند» جامعه است. (النوری، ۱۹۷۹: ۱۷) این برداشت از تنهایی، نشان می‌دهد که شخصیت‌های روشنفکر تنها و گسسته از جامعه، مفاهیمی را که برای بسیاری از مردم ارزشمند است ارزشمند نمی‌شمرند. میان فرهیختگی و تنهایی روشنفکر، پیوندی تنگاتنگ برقرار است. از همین رو، هگل «فرهیختگی» و «تنهایی» را به هم وابسته می‌داند. (وهبه، ۱۹۷۹: ۱۰۰).

گاهی رمان‌نویس، تنهایی یک روشنفکر را در درون کشور و جامعه خود نشان می‌دهد و گاهی در دوری از میهن و جامعه خود، آن‌گاه که به کشوری دیگر می‌کوچد و دلتنگ آب و خاک خود می‌شود. از همین رو، این نوشتار تنهایی روشنفکر را در دو بخش «تنهایی روشنفکر در میهن» و «تنهایی روشنفکر در بیرون از میهن» بر می‌رسد.

دست گذاشتن بر روی دو بانوی نویسنده عرب و ایرانی، غادة السمان و غزاة علیزاده، جدا از همانندی‌ها و نزدیکی‌هایی که خواهیم دید، ریشه در جایگاه این دو رمان‌نویس نیز دارد. غادة السمان و غزاة علیزاده از برجسته‌ترین نویسندگان ایران و

جهان عرب هستند. غادة السمان که در سال ۱۹۴۲ در شهر دمشق زاده شده، افزون بر چهل رمان و مجموعه داستان و دفتر شعر و مجموعه مقالات نگاشته است و با به تصویر کشیدن دردها و آرمان‌های جامعه عرب، خود را چونان ادیبی برجسته جا- انداخته است. غزاة علیزاده هم که در سال ۱۳۲۲ در مشهد به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۵ از جهان رخت بر بست با رمان سترگش «خانه ادیسی‌ها» و رمان‌ها و مجموعه داستان- های ارزشمند دیگرش، جایگاهی بشکوه در سپهر رمان و ادبیات داستانی ایران به چنگ آورده است. او چونان یک نویسنده پیشرو در کنار بانوی داستان ایران، خانم سیمین دانشور و گلی ترقی و شهرنوش پارسی پور از بنیادگذاران رمان و داستان پارسی شمرده می‌شود. علیزاده در رمان‌ها و داستان‌هایش که پس از انقلاب اسلامی، جوایز بسیاری برده، به دردها و نارسایی‌های جامعه ایرانی می‌پردازد.

این جستار از روش و دستاوردهای دو دبستان آمریکایی^۴ و روسی^۵ ادبیات همسج^۶ بهره می‌گیرد که بر همانندی‌ها و ناهمانندی‌های کارهای هنری و ادبی انگشت می- گذارند و بررسی همسج را که در هیاهوی جستجو از پیوندهای تاریخی میان آثار ادبی، سرگردان شده بود به پژوهش نقدی تبدیل می‌کنند. (ویلیک، ۱۹۸۷: ۲۷۳ و السید، ۲۰۰۱: ۳۱)

۲. تنهایی روشنفکر در میهن:

۱- ۲. تنهایی سیاسی:

تنهایی سیاسی آن است که از سرکوب نظام‌های سیاسی علیه انسان برآمده باشد. تنهایی سیاسی به این معنا گریبان روشنفکرانی را می‌گیرد که چون از آگاهی سیاسی برخوردارند از سوی حکومت به انزوا کشانده می‌شوند. چون روشنفکر - به ویژه آن گاه که به گود سیاست پا می‌نهد - آرامش حکومت را به هم می‌ریزد. (نویمان، ۱۳۷۲: ۲۶).

رمان «خانه ادیسیها» داستان انقلابی ناکام در کشور و زمانی ناشناس است. همه رخداد‌های این رمان در یک خانه بزرگ که «خانه ادیسیها» خوانده می‌شود روی می‌دهد. این خانه بزرگ، که بیست اتاق، دو «اشکوب» و باغی بزرگ دارد از آن

خانواده‌ای اشرافی و ریشه دار است که اکنون از چهار نفر افزون‌تر نیستند «خانم ادریسی»، «لقا» دختر خانم ادریسی، «وهاب» نوه گوشه‌گیر خانم ادریسی و یاور، نوکر خانواده. انقلاب که می‌شود انقلابی‌ها که خود را «قهرمان» می‌نامند به «خانه ادریسیها» می‌ریزند و اشغالش می‌کنند. بهانه آنان برای اشغال خانه، ممنوعیت توانگری و شادکامی در جامعه ای است که بی‌برگانش را سرپناهی نیست. فرماندهی انقلاب که «آتش‌خانه مرکزی» نامیده می‌شود گروهی از تهیدستان و انقلابی‌های راستین را به همراهی مثنی ستون پنجم و اطلاعاتی به خانه ادریسیها می‌فرستد.

روشنفکر تنهای «خانه ادریسیها» وهاب، نوه خانم ادریسی است که با مادر بزرگ و عمه و نوکرشان در خانه بزرگ می‌زید. راوی دانای کل در آغاز رمان، این گونه وهاب را به خواننده می‌شناساند: «وهاب سی ساله بود اما بیشتر نشان می‌داد. شانه‌ها لاغر و آویخته، چهره پژمرده و رنگ پریده، چشم‌ها جدی و پرفروغ در شبانه روزیهای انگلستان درس خوانده بود... کم غذا می‌خورد و پیش از ظهر دوش می‌گرفت. ناخنها را هر هفته می‌چید و سوهان می‌زد. زیر چشمهای او از کم‌خوابی کبود بود. گاه برابر آینه اتاق خواب می‌نشست، تارهای موی سفید را بین موهای نرم سیاه می‌شمرد. تا چند روز پیش دوازده تار موی سفید داشت. از خانه بیرون نمی‌رفت، می‌گفت دلش می‌خواهد حفاظی داشته باشد. ماهی دو بار به کتابفروشی آشنا سر می‌زد. مرد کتابهای تازه را برایش کنار می‌گذاشت، آنها را بر می‌داشت، ابرو به هم کشیده و لب بسته پول می‌داد و به خانه بر می‌گشت.» (علیزاده، ۱۳۸۳: ۸)

خواننده از همان آغاز رمان در می‌یابد که «وهاب»، شخصیتی روشنفکر، گوشه‌گیر و تنهاست. او تنها برای خرید کتاب از خانه بیرون می‌رود. رود زمان برایش سنگین‌گذر و پیرکننده است. او «موهای سپید» - نشان دلشوره و درگیری اندیشگی و روانی شخصیت - را که لابلای موهای «سیاه نرم» - نماد بر خوداری مادی از زندگی - می‌دود می‌بیند و می‌شمرد. وهاب شب‌ها نمی‌خوابد و کم‌خواب است با زیر چشم کبود. «شبها وهاب بیدار بود. گوشه ایوان می‌نشست، تا سحر کتاب می‌خواند.» (همان: ۱۴)

این گونه، عزیزاده فرهنگ و شور «وهاب» برای کتاب‌خوانی را نشان می‌دهد. او به جای خواب‌نشین تا پگاه کتاب می‌خواند. ولی تنهای تنهاست و نمی‌تواند از زندگی کام بگیرد. وهاب، وقتی هیاهوی مهمانان ناخوانده را می‌شنود در تیره پشت خود مورموری حس می‌کند و زیر لب می‌غرد: «چه شور حیوانی! پوچی و بیهودگی، تعصب و هیجان. چقدر به زندگی و زمین باید چسبیده باشند؟» (همان: ۳۵)

«وهاب»، روشنفکر و دانش‌آموخته باستان‌شناسی و تاریخ است. ولی هیچ‌جا دستش بند نمی‌شود و نمی‌تواند برای جامعه و کشور و مردمش سودمند باشد. یکی از مهمانان «خانه ادیسیها» از وهاب می‌پرسد: «تو در زمینه باستان‌شناسی و تاریخ صاحب نظری. همه می‌خواهند بدانند چرا عاطل و باطل مانده‌ای. درس نمی‌دهی؟ وهاب به قهقهه خندید: «چه درسی؟ واپس‌گرایی؟» (همان: ۱۵۹)

سپس به ریشه‌یابی کنار گذاشته شدن خود می‌پردازد و می‌گوید: «چی بگویم تا خوشت بیاید؟ منطقی فکر کن! تا حالا نفهمیده‌ای که من در این جامعه یک زالوی منفورم با افکار ارتجاعی، نفس کشیدنم را به زور تحمل می‌کنند چه رسد به درس دادن.» (همان: ۱۵۹)

این گونه، راز گوشه‌نشینی «وهاب» را در می‌یابیم و می‌دانیم چرا در دل جامعه نیست و با دانشی که از رهگذر سالها درس خواندن در دانشگاه‌های خارج از کشور به دست آورده است به کشور خود یاری نمی‌رساند. نتیجه سالها رنج خواندن و اندیشیدن، انگ «زالوی منفور با افکار ارتجاعی» است که جامعه و حکومت تک صدا به او زده است تا نگذارد پا به گود بگذارد. چون در ساختارها و حکومت‌های تک صدا و خودکامه، «شایستگی و کاردانی بیرون از جا و جایگاه است. این نه تنها در سپهر تولید که به ویژه در سپهر کشورداری و جامعه‌داری نیز روان است. سرکوب شایستگان و کاردانان از راه کنار گذاشتن و بی‌نیازی جستن از آنها به مرز کوبیدن هر گونه درخواست مشارکت یا حتی هرگونه مشورت دهی آنها می‌رسد.» (حجازی، ۲۰۰۶: ۲۵۱)

این جاست که میهن برای شایستگان و کاردانانی مانند «وهاب»، یک قفس و «تبعیدگاه» می‌شود. روشنفکر می‌بیند که دستش از انجام هر کاری کوتاه است. «با این تبعید، تنهایی و بیگانگی از خود به حاشیه رفته، رخ می‌نماید.» (همان: ۲۵۲)

در جای دیگری از رمان «خانه ادرسیها»، نویسنده تنهایی شخصیت روشنفکر را نشان می‌دهد. «وهاب سرانگشتها را روی فنجان گرم گذاشت. به هوای تخفیف سرمای درونی. دستهای رنگ پریده، عاطل و لرزان خود را نگاه کرد: سی سال زندگی گیاهی، دست‌کم علف سبز می‌شد، اما او کنده خشک و پوکی در حاشیه بود. از یک رؤیای شبانه به رؤیایی دیگر می‌رفت. هر جرعه چای را به زحمت فرو می‌داد و می‌اندیشید زندگی چقدر طولانی است.» (علیزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۷)

روشنفکر خود را برکنار و جدا از زندگی اجتماعی و سیاسی می‌بیند. می‌بیند که سالها «چون کُنده پوکی» بجز رؤیاپروری کاری نکرده. اینجاست که از این زندگی خشک و «سرد» به تنگ می‌آید و سنگینی زمان را بر دوش و سینه خود احساس می‌کند و آرزو می‌کند کاش زندگی کوتاه‌تر بود. این حالت، تنهایی و گوشه نشینی و سرخوردگی روشنفکر را در میهن خویش به بار می‌آورد و نمی‌گذارد امروزیان و آیندگان از میوه‌های درخت مشارکت او در سرنوشت جامعه بهره‌ای ببرند. «هیچ تنگنایی، دشوارتر از آن نیست که آدمی در جای خود نباشد. یعنی بیرون از گود جایگاه، کارکرد، مشارکت، اراده و تصمیم و در نتیجه بیرون از جهان دهش و پویش باشد. این تباهی وجود انسان است.» (حجازی، ۲۰۰۶: ۲۵۰)

پس «وهاب» روشنفکری است که به بهانه‌های سیاسی، و در نتیجه فشار حکومت، چنان گوشه نشین و تنها شده است که «ضمن هر گفتار یا حرکت، شلاق نامرئی‌یی بالای سر حس می‌کرد» (علیزاده، ۱۳۸۳: ۸)

تنهایی سیاسی روشنفکر در شخصیت «قهرمان» رمان «بختک‌های بیروت» (کواپیس بیروت) غادة السمان نیز هویدا می‌شود. این رمان، بیگانگی روشنفکر از بیروت در کشاکش جنگ خانگی لبنان را نشان می‌دهد. (فراج، ۱۹۸۵: ۱۶۵) از آنجا که جنگ یک پدیده سیاسی است که بیشتر، نظام‌های سیاسی به آن دامن می‌زنند، می‌توان گفت:

تنهایی برخاسته از جنگ، یک تنهایی سیاسی است. دست‌کم، یک تنهایی است با ریشه‌های سیاسی.

«بختک‌های بیروت» تنها یک شخصیت دارد. این تک شخصیت، زن روشنفکری است که خشونت و «مرگ رایگان» جنگ خانگی لبنان را روایت می‌کند. این راوی روشنفکر که پیش از جنگ، نویسنده و روزنامه‌نگار بود، اکنون زندانی چهاردیواری خانه‌اش شده که در «قلب آوردگاه» و درست در «خط آتش» قرار گرفته است. او که تنهای تنها شده است به چاه درون خود فرو می‌رود و گرفتار بختک‌های خواب و بیداری می‌شود تا در بسیاری از صفحات رمان، جمله‌هایی از این دست در برابر چشم خواننده قرار گیرد: «تنهایی سرنوشت من است.» (السمان، ۲۰۰۰: ۸۸) «من بر روی سنگفرش سرزمین تنهایی افتاده‌ام و سرم را به سوی «گریزگاه» این جهان گرفته‌ام» (همان: ۹۰) «مانند کهنه‌ای، هنوز بر بستر تنهایی افتاده‌ام و بختک‌ها و آرزوهای پاره پاره‌ام را باز می‌خوانم.» (همان: ۱۴۸) «روی تشک تنهایی دراز می‌کشم... شبی دیگر از تنهایی و بی‌نوایی» (همان: ۱۷۱) «چون بختک به راه می‌افتم. بی آن که صدای پایم شنیده شود. از خودم می‌ترسم. از دستم می‌ترسم. انگار خودم نیستم.» (همان: ۱۴۷)

شخصیت روشنفکر این رمان، ریشه تنهایی خود را از یک سو جنگ و از سوی دیگر سرشت و ماهیت هنرمند و پیشه‌اش می‌داند و می‌گوید: «اگر هنرمند در انقلاب و آشوب نمیرد، دست‌کم دم و دستگاه کارش از بین می‌رود: کتابخانه، منابع، کتابها، بایگانی، سلامت روانی که در نتیجه آوارگی و جابه‌جایی چند پاره می‌شود. آشفتنگی همیشگی روان.» (همان: ۴۴)

در جنگ داخلی و در نتیجه آشکار شدن پیوندهای دروغین و پوشالی میان انسان‌ها، احساس تنهایی روشنفکر پررنگ‌تر می‌شود. روشنفکر رمان «بختک‌های بیروت» از همسایگانی می‌نالده که برای موشکی که به اتاقش خورده تره هم خرد نمی‌کنند و سرشت پیوندهای میان آدمیان را چنین برهنه می‌کند: «جنگ خانگی، روابط میان انسان‌ها را برهنه می‌کند. یک اسکلت پوسیده. جنگ خانگی پیوندهای دروغین را از هم می‌پاشد. آدم‌ها تنها تر و ترسان‌تر می‌شوند... خود خشونت، تنهایی را می‌شکند و آدم‌ها

را به مهریزی و دادگری یا همان همبستگی نیازمندتر می‌کند. جنگ خانگی، آدم را تنهاتر می‌کند. خشونت، تنهایی را ددمنشانه و گذرا می‌شکند، ولی روی هم رفته تنهایی بیشتری به جا می‌گذارد و در نتیجه خشونت بیشتری می‌جوید. این گونه حلقه‌های دوزخی تهی پی‌درپی، زاده می‌شوند.» (السمان، ۲۰۰۰: ۱۶۷/۱۶۸)

می‌بینیم که چگونه جنگ خانگی لبنان که برآیند تک صدایی‌ها و ناسازگاری‌های خودخواهانه سیاسی است، روشنفکر را دستخوش احساس تنهایی می‌کند و با برهنه کردن پیوندهای میان مردم و نشان دادن ماهیت راستین این پیوندها، او را روز به روز تنهاتر می‌کند.

۲-۲. تنهایی اجتماعی:

تنهایی اجتماعی، آفریده نهادهای اجتماعی است. «به آن رنگ از تنهایی که ساخته و پرداخته نهادهای گوناگون اجتماعی باشد، تنهایی اجتماعی گفته می‌شود. نهادهای گوناگون اجتماعی اگر شکاف میان انسان و ارزش‌های بنیادین شخصیت او را پر نکنند، در جامعه، پدیده تنهایی می‌زاید. این تنهایی، فراورده طبیعی سرکوب «من» انسان و بستن راه شکوفایی اوست.» (عزالدین، ۲۰۰۶: ۳۱)

در سایه چنین جامعه و نهادهایی است که هنرمند و روشنفکر همواره تنها و آواره است. به ویژه اگر جامعه، فرد ستیز هم باشد و آدمیان را «توده‌ای» بی اندیشه بداند و بخواهد. آن چنان که در بسیاری از کشورهای خودکامه سالار و عقب‌مانده می‌بینیم. «شفافیت و فردیت در جامعه‌ای که این دو را به پیشیزی نمی‌خرد، نشان از یک تنهایی بی‌پایان دارد» (دراج، ۲۰۰۱: ۱۵) که بیشتر گریبان خردورزان را می‌گیرد.

بیشتر رمان‌نویسان زن در رمان‌های خود به تنهایی اجتماعی زنان که برخاسته از بیداد نهادهای اجتماعی بر زن است می‌پردازند. در رمان‌های غادة السمان و غزاة علیزاده هم حضور زن تنها، پررنگ است. بانوی روشنفکر رمان «بختک‌های بیروت» به گونه‌ای گذرا به تنهایی اجتماعی خود اشاره می‌کند. تنهایی او را که راوی داستان است حتی پس از گریز از خانه‌اش که از سوی جنگجویان محاصره شده رها نمی‌کند.

اینجاست که از خود می‌پرسد: «کجا بروم؟ دلم برای مادر بزرگ و بقیه خانواده‌ام تنگ نشده. ما همیشه تنها بوده‌ایم. من میش سیاه خانواده‌ام.» (السمان، ۲۰۰۰: ۳۲۲)

قهرمان روشنفکر رمان «بختک‌های بیروت» تنهایی همیشگی خود را نشان می‌دهد. این تنهایی، تنهایی انسان دارای فردیت برجسته است که شکاف میان خواسته‌های خود و جامعه را می‌بیند. نویسنده در این باره می‌گوید: «انسان عرب اگر طوطی صفت و رام نباشد بسیار با تنهایی ناگزیر، دست و پنجه نرم خواهد کرد.» (السمان، ۲۰۰۲a: ۱۸۳)

۳. تنهایی روشنفکر در بیرون میهن:

۱-۳. تنهایی سازنده:

کوچیدن و گسستن از میهن برای گریز از تنهایی و «تبعید» درون میهن، به «تبعیدگاهی» دیگر می‌انجامد. شخصیت مهاجر، خود را در سرزمینی که به آن کوچیده و پناهیده بیگانه می‌بیند. او در کوچگاه با این پرسش‌ها رو به روست: چرا من اینجا هستم؟ اینجا چه کاری از من ساخته است؟ این گونه پرسش‌ها نشان از آن دارد که روشنفکر به خواست خود از میهن نکوچیده و به «تبعیدگاه» تازه پناهیده است. این حالت، «تنهایی بیرون میهن» را پی می‌ریزد. (حجازی، ۲۰۰۶: ۲۵۴)

شخصیت‌های روشنفکر رمان‌های غادة السمان که در بیرون میهن به سر می‌برند دارای وضعیت اقتصادی، اجتماعی و معیشتی گوناگونی‌اند. برخی از این شخصیت‌ها از تنگنای چند پارگی و تنهایی و بیگانگی از «خود» و «دیگری» می‌رهند. ولی اینان گروه اندکی هستند که می‌توانند «به چنان سازگاری‌ای برسند که از رهگذر آن تنگناهای میهن و بیرون میهن را یکجا درنوردند. نوشتن و اندیشیدن یا نوع‌آوری ریشه‌داری که در ساختن فرهنگ جهانی کارساز است راهی است که با آن از تناقض می‌رهند» (همان: ۲۵۵)

نمونه شخصیت روشنفکر در رمان «شب ملیارد» (لیله المليار) غادة السمان، «امیر النیلی» است. او یک روشنفکر نوآور کامیاب در بیرون از کشور است و در شهر ژنو سوئیس نویسنده و استاد دانشگاه. او در یک تک‌گویی درباره چرایی به خارج آمدن خود چنین می‌گوید: «اگر ژنو پناهگاهی آرام به تو نداده بود، دژخیم کشورت سرت را

برای چاشت بریده بود... اگر به تو پناه نداده بود روزبانان دوره‌گرد سرت را بریده بودند... هیچ پستی‌یی نمی‌یافتی که بی‌ترس بنویسی. ناشر دست به دامن می‌شود که بیا «گزرک» ندهی. جاهایی را خط می‌زند. زیر بار نوشته‌هایی نمی‌رود... ولی اینجا کتابهاست مانند بچه‌های عرب، چپ و راست در می‌آیند. تو تنها نیستی. در بیشتر خانه‌های مردم بینوا جایگاهی داری... دلی به اندازه جلد کتابت». (السمان، ۲۰۰۲b: ۱۱۰)

برای روشنفکری چون «امیر النیلی»، کوچ و فراز و نشیب‌هایش، بستری برای نوآوری و آفرینش هنری می‌شود. او با آرامش و پناهی که کشور میزبان برایش فراهم می‌کند، آزادانه می‌نویسد و به مردم کشور آگاهی می‌دهد و چون در هر خانه‌ای خواننده‌ای دارد و «دلی که به دل او راه دارد» خود را تنها نمی‌بیند.

«امیر النیلی» ما را به یاد «ماریا الحرائی» در رمان «بالماسکه مردگان» (سهره تنکریه للموتی) می‌اندازد. در این رمان، «ماریا» که با نویسنده، غادة السمان، هم‌دل و هم‌زبان شده است جایی را بیرون میهن برگزیده تا در فضایی آرام بنویسد. «من به خارج رفتم تا لبنان را فراموش کنم و با پرورش تار تن‌های ذهنم به سود شخصی خودم برسیم... رفتم که تباہ نشوم». (السمان، ۲۰۰۳: ۶۷)

«ماریا» مانند «امیر النیلی» می‌خواهد بنویسد ولی نوشتن، آرامش و امنیت می‌خواهد. این است که فضای جنگ و ناآرامی و ناامنی، نویسنده روشنفکر را به کوچیدن از میهن وامی‌دارد. او برای این که لگدکوب جنگ و آشوب نشود می‌رود تا هم تباہ نشود و هم از رهگذر نوشتن که «نقد خود» است به کشورش یاری رساند. البته همه روشنفکران مهاجر از پس این کار بر نمی‌آیند.

در رمان «شبهای تهران» غزاة علیزاده، شخصیت «بهزاد» نمونه روشنفکری است که به خارج می‌رود و از تنهایی بیرون از کشور به گونه‌ای سازنده بهره می‌گیرد. او که برای ادامه تحصیل در رشته نقاشی به فرانسه کوچیده است، به خوبی «تهدید» دوری از خانه را به «فرصت» تبدیل می‌کند و نقاشی چیره دست می‌شود و به ایران بر می‌گردد و با کشیدن تابلوهای نقاشی و برگزاری نمایشگاه (علیزاده، ۱۳۸۵: ۳۰۱) به پیشرفت فرهنگ و هنر جامعه خود کمک می‌کند.

زندگی دانشجویی «وهاب» در انگلستان در رمان «خانه ادیسیها» نیز مانند زندگی «بهزاد» و «امیر النیلی» و «ماریا» در غرب، نمونه خوب دیگری از تنهایی بیرون از میهن است که به گونه‌ای سازنده و در راه پیشرفت روشنفکر و کشورش به کار گرفته می‌شود، ولی چنانچه دیدیم وقتی «وهاب» دانش آموخته تاریخ و باستان‌شناسی به کشورش بر می‌گردد، زمینه‌ای برای کاربست دانسته‌هایش نمی‌یابد و در کشور خود، «چونان زالویی واپسگرا» به حاشیه رانده می‌شود تا کشورش از این سرمایه علمی، بی‌بهره بماند.

۲-۳. تنهایی ویرانگر

هر روشنفکری نمی‌تواند تنهایی بیرون از میهن را به فرصتی سازنده برای ساختن خود و کمک به کشورش تبدیل کند. در رمان «شب ملیارد» غادة السمان به شخصیت «خلیل الدرع» برمی‌خوریم که تنهایی‌اش در بیرون میهن، ویرانگر می‌شود و او را از خود و دیگران بیگانه می‌کند. تنهایی ویرانگر برای «خلیل» که در ژنو زندگی می‌کند در بیگانگی از خود و همسر و عربهای ژنوشین و خود شهر ژنو نمود می‌یابد.

۱-۲-۳. بیگانگی از خود:

«خلیل الدرع» نقطه مقابل شخصیت‌های روشنفکری چون «وهاب» و «بهزاد» و «امیر النیلی» و «ماریا» است. ریشه بنیادین تنهایی ویرانگر و از خود بیگانگی این شخصیت این است که او هویت انسانی، ملی و تاریخی خود را از دست داده. غادة السمان با آفریدن شخصیت «خلیل» نشان می‌دهد که چگونه یک محیط و موقعیت نامناسب، هویت انسانی یک فرد را پس از آن که راه شکوفایی‌اش را بست، لگدمال می‌کند. انسان در چنین حالتی، هویت ملی خود را در تنهایی از دست می‌دهد زیرا می‌بیند که جامعه خودش نمی‌تواند خواسته‌های میهنی‌اش را برآورده کند و شکافی ژرف میان پویایی غرب و ایستایی کشور خود می‌بیند. (دراج، ۲۰۰۱: ۲۶)

کاری که «خلیل» در غرب به آن می‌پردازد، هویت انسانی او را به چالش می‌کشد و روز به روز از خود بیگانه‌ترش می‌کند. او که از یافتن کاری آبرومند در ژنو درمی‌ماند زیر بار سنگین هزینه‌های هتل و شهریه دبستان بچه‌هایش ناچار می‌شود منشی پسر «شیخ

صخر الغنمالي» شود. «خلیل» می‌گوید: «دژی استوار بودم... آنها می‌خواستند به من رخنه کنند... درونم تکه پاک کوچکی بود که برای خود نگاهش داشته بودم. می‌خواستند آن یک تکه را هم بگیرند.» (السمان، ۲۰۰۲b: ۱۲۱)

«خلیل» آدمی با آرمان‌های بزرگ بود و یک کتابخانه در بیروت داشت و خود را نوآور شیوه‌ای نوین در کتابخوانی می‌دانست. او از فروش هر کتابی که با آرمان‌های انسانی‌اش نمی‌خواند، خودداری می‌کرد. در ژنو، «خلیل» ناچار می‌شود به کاری بپردازد که با انسانیت و کرامت او سر سازگاری ندارد. اینجاست که تنهایی و افسردگی‌اش ژرف‌تر و ریشه‌دارتر می‌شود. چون کار هرگاه درونمایه و گوهر ارزشمند خود را که رضایت‌بخش و افتخارآفرین است از دست بدهد، به از خود بیگانگی دامن می‌زند. (النوری، ۱۹۷۹: ۱۹)

این شخصیت روشنفکر در تنهایی دور از میهن خویش، ناگزیر می‌شود کواکین بکشد تا نانش آجر نشود. تن دادن به همه خواسته‌های «صقر بن صخر الغنمالي» که جوانکی تباه و معتاد و ولنگار است از بایسته‌های کار اوست. برای همین است که وقتی «صقر» دستور می‌دهد تفنگ آب‌پاش را به سر دوست دختر سویسی او نشانه رود تا مبادا بگیریزد «خلیل» ناچار است فرمان ببرد و دختر هراسان را هراسان‌تر کند. در گفت‌وگو آورد زیر «خلیل» که به دلخواه آن کار را نکرده، خود را می‌نکوهد:

«آزارم به یک مورچه هم نمی‌رسید. این چه دیوی است که در من خانه کرده و با یک نمه گرد سفید برمی‌خیزد؟ ناگهان از خود و دختر ترسید... اگر به پلیس زنگ بزنم چی؟ این سرانجام کار توست؟ خلیل! فرجام ایستادگی‌ات همین بود؟!» (السمان، ۲۰۰۲b: ۲۱۱)

این چنین «خلیل» به هنگام کاری که به شخصیت او نمی‌خورد احساس گناه می‌کند و به نقد و نکوهش خود می‌پردازد. این شرم و نکوهش خود که نشان جدایی انسان از شخصیت راستین خود اوست از آنجا ریشه می‌گیرد که انسان نیاز دارد با پرداختن به کار آبرومند و رضایت‌بخش، شخصیت و توانایی‌های خود را شکوفا کند و اگر چنین نشود از خود بیگانه می‌شود. «خلیل» در رمان «شب ملیارد» به «برده» خانواده «الغنمالي» تبدیل می‌شود و هر کاری را که «صقر» بخواهد مانند بی بند و باری و مصرف مواد

مخدر باید انجام دهد و حق کوچکترین اعتراض و اظهار نظری ندارد. او ناچار است اعتراض خود را به گونه‌ای دیگر نشان دهد. برای نمونه، یک بار که «صقر» او را که به بهانه ندانستن نام سرمایه‌داران زنو، دست می‌اندازد، به خود می‌گوید: «از سر جایم بلند می‌شوم و یک سیلی می‌خوابانم تو گوش صقر بیست ساله و به او می‌گویم: من با مردم کشورم در دل زخم زندگی می‌کنم. تو بگو کجا زندگی می‌کنی؟» (همان: ۱۶۳)

تنها از راه شگرد تک گفتار است که شخصیت روشنفکر می‌تواند عرب‌های خارج- نشین بیگانه با دردهای مردم خود را سرزنش کند. بی آن که لام تا کام چیزی بگوید و با «گفتار»، ناتوانی «کردار» خود را جبران کند. غادة السمان با کاربست این شگرد می- خواهد «واکنش شخصیت را با رؤیای بیداری نشان دهد که گونه‌ای به لاک خود رفتن برای تاب آوردن یک وضعیت سرشار از خواری و سرافکنندگی است.» (حمود، ۲۰۰۵: ۵۰/۴۹).

ایستادگی درونی «خلیل» سرانجام به داد شخصیت و انسانیت او می‌رسد. این «بازگشت به خود» آن گاه رخ می‌دهد که همراه «صقر» و بستگانش، شهرهای اروپا را می‌گردند. در این سفر، «خلیل» برای همسفران فرا دستش به یک دلکک تبدیل می‌شود و هر گونه که بخواهند با او برخورد می‌کنند. اینجاست که شرم و آبروی درونی شخصیت، و می‌دردش که ننگ و خواری را بیش از این تاب نیاورد «دیگر خواری را تاب نمی‌آورم. هیچ بهانه‌ای - چه تاکتیکی، چه راهبردی و چه خانوادگی - و هر بهانه دیگری که زبان گنبدیده خواری تراشیده، پذیرفته نیست. گند این زبان را تا امروز به بهانه صبر و مصلحت نمی‌دیدیم.» (السمان، ۲۰۰۲b: ۳۹۳)

«خلیل» دیگر تاب خواری را نمی‌آورد و بر آن می‌شود اگر از گرسنگی هم مرده دیگر تن به ننگ ندهد. اینجاست که تصمیم می‌گیرد همراه خانواده‌اش به لبنان برگردد: «آبروی رفته را دوباره به دست خواهد آورد. دیگر پناهنده و آواره نخواهد بود. هرگز، کارت اقامت و روادید و کار، گدایی نمی‌کند. هرگز. هرگز. این آغازی دوباره است» (همان: ۴۸۹) این شخصیت روشنفکر با برگشت به کشور به تنهایی بیرون میهن، که از خودبیگانگی از آن تراویده بود پایان می‌دهد. اندوه و شرمی برآمده از وجدانی

پاسخگو که لگدمال شد ولی نمرد، این شخصیت را رهانید. خود غادة السمان اندوه شخصیت‌هایش را هدفمند می‌داند و می‌گوید: «آدم‌های داستان‌های من بی خود، اندوهگین نمی‌شوند. اندوه‌شان روشن و دلهره‌شان بجاست. به رویدادها و گرفتاری‌ها واکنش نشان می‌دهند.» (السمان، ۲۰۰۲ a: ۱۸۳)

۲-۲-۳. بیگانه از «دیگری»:

«خلیل الدرع» در رمان «شب ملیارد» از نزدیک‌ترین کسان خود هم جدا می‌شود تا تنهایی‌اش ریشه‌دارتر شود. «جدا شدن مرد از زنش، رنگی از تنهایی است.» (النوری، عالم ۱۹۷۹: ۳۱) «خلیل» و همسرش «کفی» در دو عالم یکسر متفاوت زندگی می‌کنند. «خلیل» دل‌باخته میهن و کتاب است و همسرش شیفته پول و ولخرجی. اینجاست که «خلیل» احساس می‌کند همسرش، «کفی» از ته دل او را دوست ندارد: «ما عاشق هم نیستیم. هم‌پیمان هم‌ایم. بر سر منافع مشترک پیمان بسته‌ایم. بچه‌ها. خانواده و عشق ما به همدیگر هنوز زاده نشده‌اند» (السمان، ۲۰۰۲ b: ۸۳/۸۲)

ریشه‌ای نبودن عشق «کفی» به «خلیل» در آنجاهایی بیشتر خود را نشان می‌دهد که «خلیل» خبرها و رویدادهای کشورش را پی می‌گیرد و «کفی» که می‌پندارد به «بهشت» رسیده و باید بی‌خیال «دوزخ» میهن شد او را سرزنش می‌کند: «از دیدن این همه خشونت و ویرانی و جنازه خسته نشدی؟ برای همیشه از دست این جور چیزها آسوده شدیم. چرا نمی‌خواهی آسوده بشوی و بگذاری آسوده بشویم؟!» (همان: ۱۲۸) این گونه «خلیل» از بی‌خیالی زنش که عاشق اخبار مد است و بیزار از میهن، می‌رنجد. همچنان که از بی‌توجهی دیگر عربان ژنوشین به رویدادها و گرفتاری‌های جهان عرب می‌رنجد و خود را تنها و بیگانه از دیگران می‌بیند. وقتی، ویرانی و مرگ و بوی بد پسماندهای بیروت را با پاکیزگی و آبادانی ژنو می‌سنجد رنج و اندوه او چند برابر می‌شود و بیشتر احساس تنهایی و بیگانگی از خود و دیگری و ژنو می‌کند: «روی سنگفرش، خودرو کوچکی با جاروهای خودکار در جلوش حرکت می‌کند و سنگفرش را با آب و صابون می‌شوید... اندوهگین، خیابان‌های پر از آشغال بیروت و بوی سوختن پسماند را توی

خیابان به یاد می‌آورد. همیشه دوست داشت کشور خودش هم این چنین باشد؛ پاک، آرام، فراخور زندگی کودکان و پرندگان.» (همان: ۱۲۷)

زیبایی، خوشبختی و پاکیزگی که نمودهای تمدن‌اند «خلیل» را سخت به اندوه فرو می‌برند. او که یک روشنفکر میهن‌پرست است نمی‌تواند از آرمان‌ها و میهنش بگذرد و به خوشی‌ها و سرگرمی‌های ژنو که شهر او نیست دل خوش کند و بر این باور است که باید بهشت خودمان را بسازیم: «هیچ بهشتی بیرون از خاک میهن نیست. ما باید با دستهایمان برای بچه‌هامان بهشت بسازیم. همان کاری که مردم کشورهای دیگر کردند. این بهشت گذراست. بهشت ما نیست. ما بهای این بهشت را از جیب تهیدستان کشور خودمان می‌دهیم. این خودخواهی است. نباید زیر بارش رفت.» (السمان، ۲۰۰۲b: ۱۳۲)

۴. پایان سخن

در این نوشتار به بررسی همسنج پدیده‌ تنهایی روشنفکران رمان‌های غادة السمان و غزاله‌ علیزاده پرداختیم. روی هم رفته چهار گونه‌ تنهایی ویژه روشنفکران بررسی شد: تنهایی «سیاسی» و «اجتماعی» درون میهن و تنهایی «سازنده» و «ویرانگر» بیرون از میهن. در بررسی تنهایی سیاسی و اجتماعی شخصیت‌های روشنفکر دیدیم که نهادهای سیاسی و اجتماعی، روشنفکر را در تنگنا می‌گذارند و نمی‌گذارند توانایی‌های خود را به جامعه بنمایند و به شکوفایی برسانند. وقتی روشنفکر نتواند از رهگذر پرداختن به پویه‌های سیاسی و اجتماعی، خود را شکوفا کند تنهایی‌اش ژرف‌تر می‌شود و به لاک خود می‌رود و جامعه از یک نیروی توانا و شایسته بی‌بهره می‌شود. «وهاب» در رمان «خانه‌ ادیسیها»ی علیزاده و «قهرمان» رمان «بختک‌های بیروت» السمان، نمونه‌ روشنفکرانی هستند که در درون میهن از نظر سیاسی یا اجتماعی تنها شدند.

روشنفکری که به تنهایی بیرون از میهن دچار می‌شود اگر بتواند از این تنهایی به خوبی بهره بگیرد، و آن را فرصتی سازنده برای نوآوری علمی و هنری تبدیل کند از رهگذر شکوفانیدن توانمندی‌های خویش به خود و جامعه یاری می‌رساند. «وهاب» در «خانه‌ ادیسیها»ی «بهزاد» در «شبهای تهران» علیزاده و «امیر النیلی» در «شب ملیارد» و

«ماریا الحرانی» در «بالماسکه مردگان» غادة السمان نمونه این گونه روشنفکران‌اند. اگر روشنفکری نتواند در بیرون از کشور برای خود و کشورش سازنده باشد تنهایی‌اش به صورت بیگانگی از خویش و دیگران، ژرف‌تر می‌شود. نمونه این شخصیت «خلیل الدرع» در رمان «شب ملیارد» غادة السمان است. در رمان‌های علیزاده نمونه‌ای از این دست دیده نشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Alienation

۲ - ترم انگلیسی Alienation که در فارسی به غربت و الیناسیون و برابری از این دست برگردانده شده است در سراسر این پژوهش، «تنهایی» گفته شده است تا هم از بار منفی الیناسیون در فارسی کاسته شود و از سوی دیگر با غربت به مفهوم نوستالژی هم همپوشانی نداشته باشد. منظور از واژه «تنهایی» در این نوشتار، همان برداشتی است که در فرهنگ Longman Dictionary English Contemporary آمده است: ۱. «احساس پاره ای از یک جامعه یا گروه نبودن» و ۲. «این که کسی را به جهت کاری، کم‌تر دوست داشته باشند یا دریابند».

3. Isolation

4. American school

5. Russian school

6. Comparative literature

۵. منابع

۱ - ۵: رمان‌ها

غادة السمان، *سهرة تنكریة للموتی*، بیروت، منشورات غادة السمان، ط ۱، ۲۰۰۳.

_____، *کوابیس بیروت*، بیروت، منشورات غادة السمان، ط ۸، مارس ۲۰۰۰.

_____، *لیلة الملیار*، بیروت، منشورات غادة السمان، ط ۳، ۲۰۰۲b.

غزاة علیزاده، *خانه ادیسیها*، تهران، انتشارات توس، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۸۳.

غزاة علیزاده، *شبهای تهران*، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

۲- ۵. منابع دیگر پژوهش

۱- ۲- ۵: کتاب‌ها

حجازی، مصطفی، *الإنسان المهدور*، الدار البیضاء، بیروت، المركز الثقافی العربی، ط ۲، ۲۰۰۶.

حمود، ماجدة، *جمالیات المغامرة الروائیة لدى غادة السمان*، بیروت، دار الطلیعة، ط ۱، ۲۰۰۵.

- سعيد، ادوارد، صور المثقف، ت: غسان غصن، بيروت، دارالنهار، ط ٢، ١٩٩٦.
- السمان، غادة، القبيلة تستجوب القتيلة، بيروت، منشورات غادة السمان، ط ٣، ٢٠٠٢ا.
- السيد، غسان، دراسات في الأدب المقارن والنقد، مطبعة زيد بن ثابت، ١٩٩٦.
- _____، الحرية الوجودية بين الفكر والواقع، دمشق، دار الرحاب، ط ٢، ٢٠٠١.
- فراج، عفيف، الحرية في أدب المرأة، بيروت، مؤسسة الأبحاث العربية، ط ٣، ١٩٨٥.
- مجاهد، عبدالمنعم مجاهد، جدل الجمال والاعتراب، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصرية، السلسلة الثقافية ٢.
- ويليك، رينيه، مفاهيم نقدية، ترجمة: محمد عصفور، الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، سلسلة عالم المعرفة، ع ١١٠، فبراير ١٩٨٧.
- ٢- ٢ - ٥: مجلدها
- حنفي، حسن: "الاعتراب الديني عند فيورباخ"، الكويت، مجلة عالم الفكر، المجلد العاشر، العدد الأول، ١٩٧٩.
- خرمشاهي، بهاءالدين: "تأملاتي دربارة روشنفكر(ي) ديني" ويژه نامه "دين و مدرنيته ٢: آسيب- شناسي روشنفكرى ديني"، روزنامه اعتماد ملي، سه شنبه ٢٠ شهر يورماه ١٣٨٦.
- دراج، فيصل: "تحولات المثقف العربي في القرن العشرين: ملاحظات عامة"، المستقبل العربي، بيروت، العدد ٣٤٨، ٢٠٠٨.
- _____ "أنا المغتربة ومعنى التاريخ"، الآداب، ٨٧-٢٠٠١.
- عزالدين، فايز: "اغتراب الكاتب في الروح والواقع"، الموقف الأدبي، العدد ٢٢٥، السنة الخامسة والثلاثون، ٢٠٠٦.
- كرو، محمد: "المثقفون و المجتمع المدني في تونس"، المستقبل العربي، س ١٠، ع ١٠٤، تشرين الأول/أكتوبر ١٩٨٧.
- نورالدين، صبار: "الاعتراب بين القيمة المعرفية والقيمة الجمالية"، الموقف الأدبي، العدد ٣٥٥، تشرين الثاني ٢٠٠٠، السنة الثلاثون.
- النوري، قيس: "الاعتراب: اصطلاحا و مفهوما و واقعا"، الكويت، مجلة عالم الفكر، المجلد العاشر، العدد الأول، ١٩٧٩.
- نويمان، فرانس: "روشنفكران در غربت"، تر: عزت الله فولادوند، تهران، مجله كلك، فروردين ١٣٧٢، ش ٣٧.
- وهبة، مراد: "الاعتراب والوعي الكوني"، الكويت، مجلة عالم الفكر، المجلد العاشر، العدد الأول، ١٩٧٩.